

فلسفه دین مقایسه ای در نسبت با فلسفه میان فرهنگی

حمیدرضا آیت اللهی^۱

فلسفه دین بیش از یک صد سال است که در محافل مختلف دانشگاهی، بسیاری از فیلسوفان را به فعالیت واداشته است. از آنجا که فلسفه دین ارزیابی نقادانه آموزه های بنیادین دینی در قالب استدلال است که به صدق یا کذب برخی گزاره های دینی منجر می شود، لذا نوع آن با برخی انواع فلسفه پردازی متفاوت خواهد بود. فلسفه دین از دیرباز مساله-محور بوده است و توصیف های الهیاتی را برنمی تابد. بر این اساس نه تنها یک تفکر دینی را می توان واکاوی نمود بلکه سنتهای دینی مختلف نیز می توانند در معرض ارزیابی های سنتهای دیگر قرار می گیرند. هر سنت دینی نه تنها آموزه های خاص خود را دارد بلکه در گستره فرهنگی آن مسائل خاصی در معرض واکاوی های فلسفی قرار گرفته است. علی رغم مشابهت های بسیاری که بین آموزه های ادیان مختلف در جوامع گوناگون و مسائل آنها وجود دارد ولی تفاوت های روشنی نیز بین آنها می توان مشاهده کرد. با بسط مراودات فرهنگی این امکان پدید آمد که هر سنت دینی بتواند سنتهای دینی دیگر و چالشهای آن و انواع اندیشه ورزی موجود در آن سنت را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نسبت سنت خویش را با آموزه ها، مسائل و راههای مواجهه و پاسخ به آن چالشها بیابد. همین امر موجب شد که دامنه فلسفه دین، همانند خود فلسفه، در فضای تطبیق و مقایسه قرار گیرد و خود زمینه ظهور فلسفه دین مقایسه ای گردید. همانگونه که این مقایسه در درون هر سنت وجود داشت توانست به دامنه سنتهای دیگر نیز ورود کند.

از آنجا که صدق و کذب گزاره ها مهم ترین وجه ممیزه فلسفه دین در این صدساله بوده است، لذا در فضای فکری ای نمو پیدا کرد که فلسفه ورزی آن با استدلال قرابت نزدیکی داشته باشد؛ و این یعنی فضای انگلوساکسون بستر اصلی فعالیت فلسفه دین بوده است. در بیست ساله اخیر گرایش های فلسفه قاره ای که در اندیشه ورزی در حیطه فلسفه دین غایب بودند سعی کردند که سنت دیگری را به عنوان فلسفه دین قاره ای بپروانند که این سنت، نظریه های دینی متفاوتی را ایدئولوژیک وار در دامنه بحث آوردند: مثل نظریه های پسامدرن، تبیین های تاریخی دین، درک های وجودی از دین و غیره. این سنت فلسفی بجای استدلال، بیشتر روش توصیف پدیدارشناسانه را پی گرفتند. قبلا این نوع رویکرد یعنی پدیدارشناسی در رشته هایی همچون ادیان و عرفان، و حتی جامعه شناسی دین و روانشناسی دین بکار گرفته می شد.

با بالاگرفتن فلسفه میان فرهنگی که بجای مواجهه اندیشه ها و طرد و قبول برخی به بهای کنار گذاشتن دیگری، رویکردی تعاملی با احترام به هر نوع تفکر «دیگر» بدون گذر از خویش تجویز می کرد، این پرسش به پیش می آید که آیا نباید فلسفه دین نیز مسیر خود را به این سمت و سو تغییر دهد و بجای مقایسه استدلالی پاسخهای فلسفی به پرسشهای سنتهای دینی باید راهی به سمت تعامل سنتهای دینی بردارد؟

^۱ - استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی و رئیس انجمن علمی فلسفه دین ایران

در این مقال در نظر است ضمن رد این دیدگاه فلسفه میان فرهنگی، نشان داده شود که نه تنها خود فلسفه میان فرهنگی از برخی خلله‌های اساسی در بنیادهای خویش رنج می‌برد، بلکه به طریق اولی این نوع نگرش را در فلسفه دین تجویز نمود چرا که با مشکلات فلسفی مهم تری مواجه خواهیم شد.

البته این بدان معنی نیست که ضرورت تعامل ادیان و گفتگوهای ادیان که بیشتر در فعالیتهای رشته «ادیان و عرفان» مطرح است نادیده انگاشته شود. آنچه مهم است این است که ضمن اهمیت دادن به تعامل صلح مدارانه ادیان و فرهنگها، به این مصلحت نمی‌توان فلسفه ورزی در دین را به تعامل فرهنگها فروکاست.